

طبرستان

تألیف
بهاءالدین محمد بن حسن اسفندیار کاتب

پوشش راستین کزانی
افشین تو

برگردان سروده های تبریز

اسدالله عمادی

برگردان نوشته ها و سروده های تازی

دکتر ابوالفضل تقی پور



۱۳۹۲ خورشیدی

سرشناسه	: ابن اسفندیار، محمد بن حسن، قرن ۷ق.
عنوان و نام پدیدآور	: تاریخ طبرستان / تألیف بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب؛ پژوهش و راستی گردانی افشین پرتو؛ برگردان نوشته‌ها و سرودمهای تازی ابوالفضل تقی‌پور، برگردان سرودهای تبری اسدالله عمادی.
مشخصات نشر	: تهران: میرماه، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	: ۵۷۶ ص: مصور، نمودار.
شابک	: ۳۵۰۰۰ ریال: ۱-۹۸-۶۰۴-۶۰۰-۱۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا
یادداشت	: عنوان به انگلیسی: History of Tabarestan.
یادداشت	: نمایه.
موضوع	: مازندران — تاریخ
موضوع	: نثر فارسی — قرن ۷ق.
شناسه افزوده	: پرتو، افشین، ۱۳۲۸ - مصحح
شناسه افزوده	: تقی‌پور، ابوالفضل، مترجم
شناسه افزوده	: عمادی، اسدالله، ۱۳۳۱ - مترجم
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۲ الف۲۵الف/DSR۲۰۵۳
رده بندی دیویی	: ۹۵۵/۲۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۲۸۱۳۸۲

تاریخ طبیرستان

ناشر: میرماه

تألیف: بهاء الدین محمّد بن حسن بن اسفندیار کاتب

پژوهش و راستینه گردانی: افشین پرتو

طراح جلد: سیروس سلیم خلیق

گرافیک متن: مهدیه ناظم زاده

لیتوگرافی و چاپ: قائم چاپ جورسند

صحافی: عطف

نوبت و سال انتشار: نخست / ۱۳۹۲

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۳۵۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۰۴۰-۹۸-۱

تمام حقوق اثر برای ناشر محفوظ است.

تجریش، دزاشیب، خیابان شهید رضائی، کوی شهید مرتضی عباسی، پلاک ۳، واحد ۲

تلفن: ۲۲۷۲۲۹۰-۱ و ۲۲۷۵۹۲-۳-۴ فاکس: ۲۲۷۱۹۵۲۳

email: info@mirmah.com

www.mirmah.com



میرماه

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

www.artguilan.ir

یادداشت

در باریکه‌ی میان رشته کوه البرز و دریای مازندران، از آن سو که آفتاب برمی‌آید تا آن سو که آفتاب روی نهان می‌کند، چند سرزمین در کنار هم، در میان دامنه‌ی رشته کوه البرز و دریای مازندران زمانه‌ی پر هیاهوی دیروز را گذرانده و تا امروز آمده‌اند. استرآباد و تپورستان و رستم‌دار و رویان و دیلمان و گیلان و تالش. با مردمی بازمانده از باشندگان دیرین روزگاران ایران، هیرکانی‌ها، تپوری‌ها و آماردها و کاسی‌ها و کاسپی‌ها و کادوسی‌ها؛ مردمی که برجا نهاده‌هایشان در تاریخ نشان بر دیرینگی بودنشان و اندیشه‌ی سترگ و والا و دلاوریشان دارد و چه بسیار کوچندگان که برای زندگی بر این دیار آمده‌اند چون ترک‌ها و تاتارها و تاجیک‌ها، ترکمانان و کردها و ارمنی‌ها و گرجی‌ها و آذری‌ها و بسیاری دیگر. امروز استرآباد را استان گلستان، تپورستان و رستم‌دار و رویان را استان مازندران و دیلمان و گیلان و تالش را استان گیلان می‌نامند.

سرزمین و باشندگان باریکه‌ی میان البرز و دریای تنها نشسته بر پایش، اگر امروز تاریخش را بر پیکره‌ی جام‌ها و کوزه‌ها و تندیس‌ها و هر آن چه که از زمین کاوی‌های باستان‌شناسان به دست آمده می‌جویند، دیروز در لابلا‌ی برگ‌های شاهنامه‌ی فردوسی بزرگ جستجو می‌کردند. بزرگ مرد توس به گاه سرودن شاهنامه‌اش بارها و بارها گذشته‌ی بازمانده در اندیشه و یاد مردمی از سرزمین همسایه‌ی باشندگاهش خراسان - مازندران - را پوید و به یاد آورد و رویدادهایش را سرود. از ایستادگی‌هایشان در برابر کوچگران توان‌جوی آریایی تا فرادهای دانشی‌شان به آن کوچگران ره‌پوی را. از آن گاه که تهمورث هفت گونه دبیره از مازندرانیان آموخت تا آن گاه که جمشید جم بر تختی بر دوش مازندرانیان سر فرود آورده، آسمان‌ها را دروردید. استوره فسانه نیست، راستینه‌ای است که برای دل بستن به آن باید همه سویی‌ها را پوید و شناخت.

دیرینگی دیار میان البرز و دریا همواره فسانه و استوره نماند. تاریخ آغازید و از گذشته‌ی خود بازمانده‌هایی را در کوه‌های البرز، چون آن‌چه را که در غار هوتو یافتند، با خود آورد. به برگ برگ تاریخ که می‌نگریم سرزمین‌های فراسوی البرز و نشسته در کنار دریا را برون از میدان تاخت و تاز جهان‌جویان و جستجوگران نام می‌بینیم. تالش و دیلم و گیلان و رستم‌دار و رویان و مازندران در برابر هر جهان‌جویی ایستادند. از چیرگان بر میان‌دورود چون آشوری‌ها، که گاه رو به این سو می‌نهادند، تا آریایی‌ها که بر سرزمینی گسترده از آرال تا فراسوی زاگرس و از سند تا

فراسوی شاخه‌ی پارس چیره گشتند. شاید مازندران در گذشته‌ی خود جز پادمان استوره‌ای چیرگی جمشید جم بر خود یادمانی نیز از چیرگی کوتاه زمان یونانی‌ها بر خود داشته باشد و ناکامی‌شان در چیرگی بر دیلم و بازپس رفتن‌شان.

پارت‌ها از همسایگی‌شان در فراسوی اترک برخاستند و در تاریخ نشانی از چیرگی پارت‌ها بر مازندران نیست مگر درده‌های پسین فرمان‌روایی آنان. با بر سر کار آمدن ساسانیان و تلاش آنان برای چیرگی بر سرزمین‌های فراسوی البرز در سده‌ی نخست فرمان‌روایی آنان، مازندران فراچنگ آنان آمد و در سده‌ی پسین‌اش دیلم، سرزمین‌های فراسوی البرز نیز ایرانی شد.

در سده‌ی هفتم میلادی دربار ساسانی در برابر تازش تازیان مسلمان فروافتاد و ایران سر فرود آورد. درباریان ساسانی در جستجوی پناهی برای سر نهادن به اندیشه و آیین و فرمان تازیان به البرز و سرزمین نشسته بر بلندای آن و دیار نهان در فراسوی آن گریختند. با اندیشه‌ای فرمان‌ده و شکوهی نژادی بر هر دیاری پانهاد؛ میهمان مردم شدند و اندک اندک با مردم درآمیختند و کم کم برآیند آن آمیزه دگرباره برپاگیری و برپایی فرمان‌روایی کوچکی در مازندران و دیلم شد. آن بزرگینگی نمایان گشته، تاریخی ساخت بر ماجرا در سده‌های یکم تا دهم هجری. تاریخی پر از ستیزه با تازی و تُرک و مغول و خود تاریخی پر از پدیدآیی توان‌های برپاخاسته‌ی بومی چون کیوسیان، جاماسبیان، باویان، باوندیان، دابویهیان، سوخراییان، پادوسپانیان، قارن وندان، جلالیان، ملکان، بابلکانیان، چلاویان، دیوان، کنگریان، زیاریان، بریهیان، کبیان، اسحاقیان، زیدیان علوی، مرعشیان و ... تاریخی که باید بارها در باره‌اش نوشت. چه هنوز هزاران هزار رویداده‌ی آن زمان نانوشته و ناگفته مانده است.

سرانجام روزگار صفویان رسید و فروافتادن دربارهای بومی از کبیان و اسحاقیان در گیلان تا جلالیان در مازندران و دگرباره سرزمین‌های فراسوی البرز پاره‌ای از ایران شدند و از آن پس هم‌پا و همراه تاریخ ایران شدند در همه‌ی رویدادها و نمی‌توان نقش مازندرانی‌ها و گیلانی‌ها را در انقلاب مشروطه از یاد برد.

مازندران دیار رویدادهاست و من در این دیار زاده و پرورده شده‌ام. از کودکی روزها را در دبستان درس فرا گرفتم و پس از مدرسه در خانه پای سخن پدر نشستم. روانشاد پدرم که خود دانش آموخته‌ی دارالفنون بود و پس از آن دانشگاه تهران، شیفته‌ی بزرگی این دیار بود. سخنان او آن چنان شیفته‌ام کرد که مازندران را سخت دوست می‌دارم.

دانشی اندوختم و بر آن شدم که گامی در راه نشر دانش بردارم. در کنار حرفه‌ام - پزشکی - دست به برپا کردن شرکتی برای چاپ و پخش کتاب زدم و بر آن نام یکی از ماه‌های گاه‌شماری کهن مازندران - میرماه - را نهادم و از همان آغاز کوشیدم در کنار نشر کتاب‌های پزشکی، کتاب‌هایی دربردارنده‌ی آگاهی‌هایی درباره‌ی مازندران و امروز و دیروزش چاپ و پخش کنم و به گمان خود به اندازه‌ی توانم در این راه کوشیده‌ام. آگاهم که برای پی‌بردن به ارج هر دیاری باید دیروزش را سخت کاوید، چه آن که بُن‌مایه‌ی فرهنگ و اندیشه و رفتار مردم هر دیاری را باید در دیروزهایش جست.

به گاهی که ایران در جستجوی یافتن هویت دیرینش برآمده، اندیشوران‌ش دانستند که باید نوشته‌های بازمانده از دیروز را کاوید و از درون آن‌ها بزرگی‌ها را جست. آن بود که نهادهایی چند در این راستا برپا شدند که نام آورترین‌شان، بنیاد فرهنگ ایران را دکتر پرویز ناتل خانلری بزرگمردی برخاسته از مازندران می‌گرداند. بر آن پایه، بنیاد فرهنگ ایران در کنار جستجو برای یافتن نوشته‌های بازمانده از دیرین روزگاران درباره‌ی تاریخ و فرهنگ ایران، نگاشته‌های دیرین در باره‌ی مازندران را نیز جست و با تلاش بزرگانی چون عباس اقبال آشتیانی و منوچهر ستوده راستینه گرداند و به چاپ آراست و چه بسیار بودند که خوانند و آموختند و در جستجویی دگر برآمدند و یافتند و بر انباشته‌ی یافته‌ها افزودند. در میان اینان افشین پرتو نیز نامی بزرگ دارد.

دکتر افشین پرتو گیلانی است و بیش از چهار دهه است که پی‌گیر پژوهشی سرگ دربارہ‌ی تاریخ گیلان است و تاکنون چندین کتاب و ده‌ها مقاله از او درباره‌ی تاریخ گیلان به چاپ رسیده است. وی در راستای پژوهش پیرامون تاریخ گیلان از آن رو که بسیاری از رویدادهای تاریخی گیلان پیوندی ویژه با رخ داده‌های تاریخ مازندران دارند، از بسیاری از منابع کهن نگاشته شده درباره‌ی تاریخ مازندران بهره گرفته است.

وی سال‌هاست که در جستجوی دست‌نگاشته‌های پیشینیان درباره‌ی تاریخ گیلان و مازندران است و برای دست‌یابی به آن‌ها بسیاری از مراکز نگه‌داری این نسخه‌ها در برخی کشورهای جهان را پوییده است. برآیند کوشش او دست‌یابی به نسخه‌هایی نو از آن نوشته‌ها بوده است.^۱

۱- دکتر پرتو تاکنون کتاب‌های:

(۱) تاریخ خانی نگاشته‌ی علی بن شمس‌الدین لاهیجی

(۲) تاریخ گیلان نوشته‌ی ملا عبدالفتاح فومنی

(۳) تاریخ گیلان و دیلمستان نوشته‌ی میر ظهیرالدین مرعشی ←

در میان آن چه او تصحیح کرده است چهار کتاب نگاشته‌ی ابن اسفندیار و میرظهرالدین مرعشی و اولیاء الله آملی و ملا شیخ علی گیلانی درباره‌ی تاریخ مازندران‌اند و از آن‌روست که دل‌بستگی من به کتاب‌هایی درباره‌ی مازندران و آگاهی من از ارج کاری که او انجام داده است سبب اقدام من به چاپ این چهار کتاب شد.

این کتاب‌ها در خود آگاهی‌هایی همه‌سویه از دوازده سده - سده‌ی ششم تا هفدهم میلادی - تاریخ مازندران یعنی از سده‌ی پنین فرمان‌روایی ساسانیان تا چیرگی شاه عباس صفوی بر همه‌ی گستره‌ی میان البرز و دریای مازندران دارد.

نخستین کتاب از میان این چهار کتاب، تاریخ طبرستان نوشته‌ی محمدبن اسفندیار کاتب است. این کتاب یکی از دیرین‌ترین نگاشته‌های بازمانده از دیروز بوده و در بر دارنده‌ی آگاهی‌هایی پیرامون تاریخ سرزمین‌های جنوبی دریای مازندران است. آن‌چه در این کتاب می‌آید رویدادهای زمانه‌ی پیش از اسلام طبرستان است تا سده‌ی ششم هجری. در این کتاب آگاهی‌هایی پیرامون فرمان‌روایی‌های کیوسیان، جاماسبیان و باویان و دابویهیان و سادات طالبی و علوی و باوندیان می‌یابیم و باید گفت که نگاشته‌های ابن اسفندیار منبع تاریخ‌نگاران پس از خود برای بررسی تاریخ گذشته‌ی سرزمین‌های جنوبی دریای مازندران شد.

کتاب دوم تاریخ رویان مولانا اولیاء الله آملی است. وی در این کتاب دست‌آوردی از دانسته‌ها و یافته‌های خود درباره‌ی رویدادهای تاریخ رویان نگاشته است، که پاره‌ی گسترده‌ای است میان تبرستان و گیلان، در میانه‌ی سال‌های میانی فرمان‌روایی ساسانیان تا پایان روزگار مغول‌ها در ایران. نگاشته‌ی او در بردارنده‌ی آگاهی‌های بسیار پر ارج و ارزشی است.

← (۴) تاریخ طبرستان نگاشته‌ی بهاءالدین محمدبن اسفندیار کاتب

(۵) تاریخ طبرستان و رویان و مازندران نوشته‌ی میرظهرالدین مرعشی

(۶) تاریخ رویان نوشته‌ی مولانا اولیاء الله آملی

(۷) تاریخ مازندران نگاشته‌ی ملا شیخ علی گیلانی

(۸) جغرافیای گیلان نوشته‌ی م.م. لاهیجانی

و خاطرات:

(۱) میرزا علی‌خان دیوسالار را از دوران مشروطه

(۲) خاطرات انوشیروان نعمی اکبر را از دوران مشروطه

(۳) خاطرات آقاخان درامی را از دوران خیزش جنگل

(۴) خاطرات محمدحسن صبوری را از دوران خیزش جنگل

تصحیح نموده است. برخی از آن‌ها چاپ و منتشر شده‌اند و برخی در راهند.

کتاب سوم، کتاب تاریخ طبرستان و رویان و مازندران نوشته میر ظهیرالدین مرعشی است. این کتاب و در پی آن کتاب تاریخ گیلان و دیلمستان دو نوشته از میر ظهیرالدین هستند که نمایانگر تاریخ فرمانروایی سادات مرعشی و بازماندگان و برانگیختگان از سوی آنان در میانه‌ی سده‌های هفتم تا یازدهم هجری بر مازندران و گیلان است. کتاب تاریخ طبرستان و رویان و مازندران از آن جا که میر ظهیرالدین خود بازمانده‌ای از خاندان سادات مرعشی است و به بسیاری از پنهان‌های آن خاندان آگاه بود در بردارنده‌ی آگاهی‌های ارزش‌مندی از آن دوران است.

و اما کتاب چهارم که تاریخ مازندران نگاشته‌ی ملا شیخ علی گیلانی است. ملا شیخ علی اهل فومن در گیلان بود و از پیوستگان به دستگاه حکومتی صفویان. وی شاهد رویدادهایی است که از آن‌ها می‌نویسد و آن چه که او دوباره‌ی فرمانروایان کجور و سادات بابلکانی و دیوان سوادکوه و سادات پازوار می‌نویسد در کتاب دیگری دیده نشده است. از آن رو نوشته‌ی او بهترین منبع برای بررسی تاریخ مازندران در سده‌های دهم و یازدهم هجری به شمار می‌رود.

برای تصحیح هر یک از این چهار کتاب، نخست همه‌ی منابع چاپی و خطی آن‌ها از مراکز کتابخانه‌ای و اسناد در ایران و برون از ایران به ویژه انگلیس و روسیه - که انباشته‌ای از این گونه دست‌نوشته‌ها در آن گرد آمده‌اند - گرد آمد و بازخوانی دگرباره‌ی نسخه‌های خطی هر یک و تطبیق آن‌ها با کارهای تصحیح شده‌ی پیشین با تلاشی گسترده برای راستینه‌گردانی همه‌سویه‌ی آن‌ها انجام گرفت. پس از راستینه‌گردانی، کوششی چشمگیر برای برگرداندن نگاشته‌های عربی و تبری موجود در آن‌ها به فارسی و نگاشتن پاره‌ای توضیحات برای متردن ناراستی‌ها و نوشتن توضیحاتی برای شناساندن هر چه بیش‌تر اعلام جغرافیایی و نام‌های کسان به کار رفته در آن‌ها و معنی برخی از واژه‌های ناآشنا در امروز آغاز شد و تصحیح‌کننده کوشش تا نسخه‌ای بیاراید که پاسخگوی بیشتر پرسش‌های هر خواننده و پژوهنده‌ی جستجوگری باشد.

یاری‌های استاد اسدالله عمادی پژوهشگر گرانمایه‌ی مازندرانی در برگرداندن نگاشته‌های تبری به فارسی و آقای دکتر ابوالفضل تقی‌پور استاد بهشهری زبان و ادبیات عربی دانشگاه آزاد واحد رشت در برگرداندن جمله‌ها و شعرهایی که به زبان عربی نگاشته شده بودند به فارسی، در این راه ستودنی است.

بی‌گمان هر یک از این کتاب‌های چهارگانه در خود چیزی دارند که آن‌ها را منحصر به فرد می‌کند. نامه‌ی تنسر در کتاب تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، نگاشتن پنهان‌های توان‌یابی و

فرمان‌روایی خاندان مرعشی در مازندران در کتاب تاریخ طبرستان و رویان و مازندران میرظهيرالدین مرعشی، نگاه ژرف اولیاءالله آملی به رویدادهای زمان فرمان‌روایی علویان زیدی در تبرستان و آگاهی‌هایی که ملا شیخ‌علی گیلانی درباره‌ی سال‌های پسین تاریخ ناوابسته‌ی مازندران به دربار صفوی می‌دهد، ویژگی‌هایی است که برای نخستین بار در این کتاب‌ها به آن‌ها برمی‌خوریم.

کار دکتر افشین پرتو ستودنی است و سر بزرگ‌داشتی که او همواره در برابر کسانی که پیش‌تر از او نخستین گام‌ها را برای تصحیح این کتاب‌ها برداشته‌اند، فرود می‌آورد ارج نهادنی. با یاد بزرگ‌داشت استاد عباس اقبال آشتیانی و دکتر منوچهر ستوده آرزوی روانی شاد برای استاد عباس اقبال آشتیانی و روز داری پربارتر برای دکتر منوچهر ستوده دارم.

در این راه برای آماده‌سازی این کتاب‌ها گرمای یارانی برای همراهی من پا به میدان نهادند. استاد محسن محسنی، شاعر و کارشناس پژوهشگر فرش ایرانی راهنمایی‌های ارزشمندی داشت، سیروس سلیمی خلیق گرافیک زیبای روی جلد کتاب‌ها را عهده‌دار شد و مهدیه ناظم‌زاده کارهای ارزشمند گرافیکی متن را به انجام رساند. از همه سپاس گزارم.

و سپاس گزارم از حوزه‌ی هنری گیلان که در نهایت مهربانی برای تکمیل تلاشم دو متن ابن‌اسفندیار و اولیاءالله آملی را که در دست‌شان بود به من وا گذاشتند.

دکتر علی یزدی نژاد

تبریز - ۱۳۹۰ خورشیدی

فهرست

پیش نوشته.....	۱۵
قسم اوّل - در ابتدای بنیاد طبرستان.....	۳۷
باب اوّل - در ترجمه‌ی سخن ابن المقفع.....	۳۷
باب دوّم - ابتدای بنیاد طبرستان و بنای عمارت شهرهای آن.....	۸۸
باب سیوم - در خصایص و عجایب طبرستان.....	۱۱۰
باب چهارم - در ذکر ملوک و اکابر و علما و زهاد و معاریف و کتّاب و اطبّا و اهل نجوم و حکما و شعرا.....	۱۲۶
باب پنجم - ذکر حکومت آل کیوس و جاماسیان و باویان و دابریهان.....	۱۷۴
[باب ششم] - ذکر حکام و ولاتی که از دارالخلافه بعد از استیصال اولاد جیلان‌شاه به طبرستان فرستاده شدند.....	۲۰۸
[باب هفتم] - ذکر پادشاهی اولاد سرحا و روزگار مازیاربن قارن.....	۲۱۳
[باب هشتم] - ذکر تغلب سادات طالیج بر ایالت طبرستان.....	۲۴۹
[باب نهم] - پادشاهی محمد[بن] زید در طبرستان.....	۲۷۷
قسم دوّم - آل زیار و آل بویه و مدت استیلای ایشان بر طبرستان.....	۳۱۵
قسم سوّم - ملک طبرستان از مرگ وشمگیر تا آخر ایشان انوشیروان بن منوچهر با سلاطین محمودیان و سلجوقیان.....	۳۲۵
قسم چهارم - از ابتدای دولت آل باوند دوّم نوبت تا آخر ایشان.....	۳۵۳
[باب اوّل] - حسام‌الدّوله اصفهید شهریاربن قارن.....	۳۶۱
[باب دوّم] - ذکر سلطنت نجم‌الدّوله قارن‌بن شهریار.....	۳۷۲
[باب سوّم] - ذکر علاء‌الدّوله علی‌بن شهریار و مدت ملک او.....	۳۷۶
[باب چهارم] - پادشاهی نصیرالدّوله شاه‌غازی رستم‌بن علی.....	۴۱۲
[باب پنجم] - پادشاهی ملک علاء‌الدّوله شرف‌الملوک حسن‌بن رستم‌بن علی.....	۴۳۹

[باب ششم] - پادشاهی حسام‌الدوله اردشیر بن الحسن نورالله مرقده [که] سی و چهار سال و

هشت ماه بود..... ۴۵۳

[باب هفتم] - پادشاهی شمس‌الملوک رستم بن شاه اردشیر..... ۵۰۶

پیوست (۱) - نقشه‌ها..... ۵۱۰

پیوست (۲) - تبارنامه‌های فرمانروایان تبرستان..... ۵۱۲

پیوست (۳) - نام‌نامه..... ۵۱۷

پیوست (۴) - جای‌نامه..... ۵۵۵

پیوست (۵) - کسان..... ۵۷۵

پیش نوشته

داغستان و اران و تالش و گیلان و رویان و تپورستان و استرآباد و دهستان، پاره‌های ایرانی پیرامون دریای کاسپی‌اند. پاره‌هایی که از میان آن‌ها امروزه تنها استرآباد و تپورستان و رویان و گیلان و پاره‌ای از تالش در ایران مانده‌اند و دیگر پاره‌ها بر پایه‌ی رویدادهای روزگاران از ایران جدا گشته و پاره‌هایی از جمهوری‌های ترکمنستان و آذربایجان و داغستان روسیه گشته‌اند.

پنج پاره‌ی استرآباد و تپورستان و رویان و گیلان و تالش از ریختن گاه رود اترک به دریای کاسپی در جنوب‌خاوری این دریا تا ریختن گاه آستاراچای به آن در جنوب باختری این دریا گسترده‌اند. شمال‌شان رود و دریاست و جنوب‌شان کوه البرز؛ کوه سربلند بامواره‌ی ایران. رشته‌کوهی که در میانش دماوند، بلندترین چکاد بامواره را در خود دارد و سده‌هایی چند این پاره‌های آرمیده در پشت خود را از تازش بیگانگان گسترش جوی پاس داشته است.

تپورستان میان دریا و استرآباد و البرز و رویان است. سرزمینی میان رود هراز و تمیشه، که شاید در بردارنده‌ی امروز شهرستان‌های بابل و بابلسر و جویبار و قائم شهر و ساری و نکا و سوادکوه و بهشهر باشد با گستره‌ای ۱۲ هزار کیلومترمربعی و در بردارنده‌ی دریا کرانه و جلگه و کوه‌پایه و کوه از فراز دماوند تا فرود ژرفای شاخه‌ی آبسکون.

تپورستان یادمانی استوره‌ای در تاریخ ایران دارد. آریایی‌ها سال‌ها در جایی به نام ورجم کرد میان دهستان و جیحون زیستند و شاخه‌ای از آنان برای گذشتن از خاوری‌ترین دره‌ی میان البرز و هزارمسجد و پا نهادن بر بامواره‌ای که امروز ایران نام دارد، نخست رو به دهستان نهادند و از اترک گذشتند و آرام‌آرام از استرآباد و آن دره‌ها گذشتند و سال‌ها با جنگ و ستیز با باشندگان سرزمین‌های میان البرز و کویر نمک-کومش و ری-گام به گام پیش رفتند تا خود را به ایستادن‌گاه سیلک در کاشان برسانند. دو هزاره بودن و آمدن و گذشتن و ماندن پیش از پدیدآیی دو شاخگی ماد و پارس و پدید آمدن زمینه‌ی برپایی توان آریایی‌ها بر این بامواره و بر جهان این سو.

در آن هزاره آریایی‌های کوچ‌گر بسی کوشیدند تا بر سرزمین‌های آرمیده در پشت البرز دست یابند و باشندگان این دیار بر پای ایستادند. در این روزگار است که اینان را به سبب ناباوری به آیین آریایی‌ها دیو نامیدند. تهمورث از دیوها هفت قسم دبیره آموخت و جمشیدجم بر اینان تاخت و سر به فرمان‌شان نمود و اینان تخت جمشیدجم را بر دوش نهاده و در آسمان گرداندند. ارمغان باشندگان کرانه‌های جنوبی دریای کاسپین به جمشیدجم، تنبور و ابریشم و انگبین بود. فردوسی سروده است:

«کنان هدیه‌ی نودلش گشت شاد عسل از زنبایر و دستان بداد
هم از کرم ابریشم داد و لاس ازیرا که از بند کردش خلاص»
گردیزی می‌نویسد:

«با شکست دیوان، کار بر دیوان تنگ شد..... به نزدیک او آمدند و گفتند: تا کی ما را به درد خواهی داشت؟ گفت: آن وقت که چوب خشک و زه خشک به حدیث درآیند و درخت جامه‌ی ملوک برآرد و باد اندر مشتش بگیرم و طعامی خوش بخورم که او را گاو نکشته باشد و آتش نهخته باشد. پس ایشان تنبور بساختند و گفتند: اینت چوب و زه که سخن گوید و کرم ابریشم بیاوردند که تا بر درخت ابریشم تنید و از آن بپختند و پانصد. گفتند: اینت درخت که جامه‌ی ملوک بارآورد و زنبور انگبین نهادند و گفتند: اینت طعام خوش که بی رنج گاو و پختن آتش بیامد و این کارها سه دیو کردند؛ یکی را نام هشتم بود و دیگر را اداورا و سیوم را و نتو.....»^۱

ازدهاک (ضخاک) در پای البرز جمشیدجم را کشت و جمشیدجم رو به بلندای البرز نهاد و در دیلم فریدون از او زاده شد. کاوه بر خروشید و ضخاک را فرو انداخت و پیکر او را بر چکاد دماوند به چهارمیخ کشید. فریدون سرزمین زیر فرمان خود را میان سه پسرش ایرج و تور و سلم بخش کرد و بازماندگان آن سه برادر، ایرانی‌ها و تورانی‌ها و سلم‌ها شدند و دهه‌ها و سده‌ها با هم ستیزیدند تا آن‌که آرش از بلندای جایی در البرز که در پاره‌ی رویان بود با کمان، تیری پر تاب کرد که بر فرای آمودریا (جیحون) نشست و فرود آمدن گاه تیرش مرز ایران و توران شد. در یشت‌ها کوهی که آرش بر فراز آن ایستاد و تیر کمان خود را رها نمود، آریو کشنا نامیده شده است. آریو کشنا را در دوران اسلامی اسپرز نامیده‌اند و اسپرز در کجور است و امروز نیز این نام بر آن است.

با پایان روزگار استوره‌ای و آغاز روزگار تاریخی، ستیزه‌ها سامان یافته شدند. با آغاز پادشاهی هخامنشی‌ها سرزمین‌های گستره‌ی بامواری ایران و پیرامونش به زیر فرمان شاهان هخامنشی درآمدند. هرودت در تاریخش از بودن جنگ‌آوران هیرکانی و تیبارنی و موزیکانی که همان گرگانی‌ها و تیوری‌ها و مازنی‌ها، و آماردی‌ها که باشندگان پاره‌های باختری مازندران و خاور گیلان‌اند، و کادوس‌ها که باشندگان کوه‌های گیلان‌اند، در ارتش هخامنشی نام می‌برد و این نشان بر سر به فرمانی باشندگان این دیار از دربار هخامنشی دارد.

روزگار توانمندی هخامنشی‌ها با تازش اسکندر مقدونی به این سوی جهان پایان یافت. اسکندر آمد و تخت و تاج هخامنشی‌ها را فرو افکند و از شمال‌خاوری تا فرارود و از جنوب‌خاوری تا سند رفت و سپس چشم به فراسوی البرز دوخت. سپاهش بر تپورستان و رویان دست یافت و بر گیلان نه.

زمانه‌ی تاخت و تاز یونانی‌ها با مرگ اسکندر پایان یافت و پس از چندی زمینه‌ی پدیدآیی توان نوینی از آریایی‌های برجای مانده در دهستان فراهم آمد. پارت‌های باشنده‌ی فراسوی اترک اندک‌اندک توان یافتند و بازماندگان یونانی‌تبارش اسکندر را راندند و برگستره‌ی بامواری ایران چیره شدند. زیست‌دراز زمانه‌ی پارت‌ها در دهستان و هم‌سایگی‌شان با استرآباد و تپورستان در دهه‌های نخستین فرمان‌روایی‌شان بر ایران آنان را از دست‌اندازی بر تپورستان بازداشت ولی سرانجام بر این دیار نیز دست یافتند. در روزگار اشکانی‌ها بنا بر نوشته‌های بازمانده از آن روزگاران، ایران هفتاد پاره شد و همه‌ی آن پاره‌ها سر به فرمان دربار اشکانی داشتند.

با آغاز دوران ساسانی، ایران به چهار کوست (پاره) بخش شد، خویان و نیمروز و خوراسان و کاپکو (قفقاز) که پاره‌های کرانه‌ای باختری و جنوبی دریای کاسپی در کوست کاپکو بودند و گرداننده‌شان اسپهبد آذرآبادگان. ابن‌خردادبه در نوشته‌ی خود *المسالك والممالك*، این پاره‌ها را بخش‌های پاره‌ی جربی دانسته و جربی را دربردارنده‌ی خزر و آلان و صقلاب و ابر و ارمنیه و آذربایجان و ری و دماوند و ببر و تیلسان و گیلان و کلار و بدشخوارجر و چالوس و رویان و لارز و شرز و آمل و ساری و تپورستان، همیشه و دهستان. از نامه‌ی تنسر، موید موبدان روزگار اردشیر بابکان ساسانی به گشتاسب فرمان‌روای پاره‌های کرانه‌ی جنوبی دریای کاسپی درمی‌یابیم که تپورستان و فرشوادگر و گیلان و دیلم و رویان و دماوند زیر فرمان گشتاسب (جشنسف) بوده‌اند.

یعقوبی چهارپاره‌ی ایران دوره‌ی ساسانی را خراسان و قهستان و فارس و عراق می‌نامد و تپورستان و رویان را پاره‌هایی از قهستان.

با پدیدآیی اندیشه‌ی مزدکی و هراس دربار ساسانی و کشته شدن مزدک، باورمندان به او به ناچار در جست‌وجوی پناه‌گاهی رو به بلندی‌های پنهان البرز نهادند و بودن آن‌ها در پنهان‌گاه‌های کوهستانی البرز، زمینه‌ی برپاخیزی آن روزگار باشندگان کوه‌نشین البرز به ویژه تالش‌ها و دیلمی‌ها و رویانی‌ها و ایستادگی پس‌تر آن‌ها در برابر تازش عرب‌های مسلمان را فراهم نمود.

با فروافتادن دربار ساسانی و فروریختن یک‌پارچگی‌ها و چیرگی عرب‌های مسلمان بر بیش‌ترین‌های ایران، پاره‌های چندگانه‌ی بلندای البرز با سرزمین‌های پنهان در پشت آن ناتوان از پدیدآری یک‌پارچگی میان خود، به ناچار جدای از هم به رویارویی با رویدادهای زمانه پرداختند و این، روزگار و آینده‌ی گونه‌گونی را برای آن‌ها پدید آورد. این گونه‌گونی، سازنده‌ی تاریخ چندگونه‌ی این پاره‌ها شد، به گونه‌ای که گاهی به رویارویی با هم برخاسته و ماجراجویی پر هیاهو میان آن‌ها پدید آمد.

مازندران در سده‌های نخست اسلامی به دو پاره‌ی تپورستان و رویان بخش می‌شد و مرز میان آن دو پاره رود هراز بود. پاره‌ی خاوری‌اش تپورستان بیش‌تر پذیرای پژواک رویدادهای خراسان و فرارود بود و پاره‌ی باختری‌اش رویان پذیرای نسیم رهیده از تن بلندای برپا ایستاده‌ی دیلم در گیلان. از آن‌رو آن دو پاره دارای دو بافت ناهم‌ساز و جدای از هم بودند و تاریخ‌شان دربردارنده‌ی رویدادهایی نه چون هم.

با تازش تازیان و چیرگی‌شان بر ایران روزگاری دگر آغاز شد. روزگار پاره‌پارگی ایران و پدیدآیی زمینه‌ی چیرگی هر بیگانه‌ای بر ایران. ده سده ستیزه تا بر سر کارآیی صفوی‌ها و یک‌پارچه گشتن دگرپاره‌ی ایران.

سده‌ی نخست، سده‌ی چیرگی خلفای بنی‌امیه بر پاره‌های گسترده‌ای از ایران، مگر سرزمین فراسوی البرز بود و این، چه بسیار کسان از گریختگان از ستم بنی‌امیه - از ایرانی و تازی - را به فراسوی البرز کشاند.

چیرگی رنج‌زای بنی‌امیه در هر گوشه‌ای از ایران مردی را بر پا خیزاند؛ ابومسلم برپاخاسته در خراسان، بنی‌امیه را فرو انداخت و بنی‌عباس را بر تخت نشاند. بنی‌عباس آمدند و رنج پایان نیافت و

گریز پی گرفته شد و چه بسیار بودند شیعیان زیدی که در جست و جوی پناه گاهی برای گریز از ستم و مرگ به دو دیار تبرستان و رویان پناه آوردند.

در آغاز سده‌ی سوم نخستین آواز رهایی در آذربایجان و خراسان، دو سرزمین در دو سوی سرزمین‌های فراسوی البرز، سر داده شد. از سویی بابک خرم‌دین بر پاخاست و از سویی طاهر ذوالیمینین. هیاوهایی از هراسه‌های پرغوغا پدید آمد. هراسه‌ای که مازیار قارن را در تپورستان بر پا خیزاند. خیزشی که سرانجامی جز فروکوبی نداشت. هم گنی بابک آذربایجانی و مازیار تپورستانی و افشین اشروستای بی‌برآیند ماند، اما بر تخت نشینی طاهر پی گرفته شد.

رهیدگی خراسان و پیچش آوازه‌ی رهایی ایرانی از کانون خراسان، بسیار زود، هم سایه‌اش تپورستان را به پدید آری کانونی برای رهایی برانگیخت و در این سده است که رویدادی گشن چون به روی کار آمدن و فرمانروایی زیدیان علوی ناهم‌اندیش با دربار خلافت بغداد را در تپورستان می‌بینیم.

برسر کار آمدن زیدیان علوی سبب گسترش آیین شیعه‌ی زیدی در سرزمین‌های فراسوی البرز گردید و از آن‌روست که سده‌ی چهارم از یک سو زمانه‌ی توان‌یابی گرویدگان دیلمی به تشیع زیدی و برسر کار آمدن زیاریان و بویه‌یان و از سوی دیگر برپایی ستیزه‌ای میان دل‌بستگان به آیین‌های پیشین و گرویدگان به تشیع زیدی در رویان و تپورستان شد.

زیاریان زمانه‌ی توان‌مندی کوتاهی داشتند و هم‌باوران و هم‌دیاری‌های‌شان بویه‌یان، آنان را از بلندای بامواره راندند و خود بر جای‌شان نشستند. زیاریان به ناچار راهی استرآباد - پاره‌ای میان دهستان زیر فرمان سامانی‌ها و خراسان زیر فرمان طاهری‌ها - شدند و یک سده بر آن دیار فرمان راندند.

به سال ۳۰۰ هجری ابن‌رسته در کتاب *الأعلاق النفیسه* درباره‌ی تپورستان نگاشت:

«طبرستان از مشرق به گرگان و کومش، از مغرب به دیلم، از شمال به دریا و از جنوب به کومش و ری محدود می‌شود. طول آن از رباط آخر میان استرآباد و تمیشه تا سرحد دیلم پنجاه فرسنگ و عرض آن از کوه‌های مشرف بر کومش تا ساحل دریا در بعضی جای‌ها سی و شش فرسنگ و در پاره‌ای چهل فرسنگ است. تمام این خاک آبادان و دهکده‌های آن متصل به یک‌دیگر است.»

در سده‌ی چهارم در شمال‌خاوری ایران طاهریان فرو افتادند و سامانی‌ها توان یافتند. دل‌بستگی سامانی‌ها به گسترش سرزمین‌های زیر فرمان خود آنان را به بهره‌گیری از نیروی‌های جنگی باشنده‌ی فراسوی سیردریا - تُرک‌ها - واداشت و پانهادن تُرک‌ها به میدان ستیزه‌های گسترش‌جویانه‌ی سامانی‌ها نیروی نوینی را به پهنه‌ی سیاسی ایران کشاند. نیرویی که در سده‌های چهارم و پنجم و ششم و هفتم سه زنجیره‌ی فرمان‌روایی تُرک غزنوی و ترکمان سلجوقی و خوارزم‌شاهان را بر سر کار آورد، خاندان‌هایی که بر ایران و فراتر از مرزهای ایران دست یافتند، زیاریان را فرو انداختند و بویه‌یان را فرو پاشیدند و خلافت عباسی را به زیر چتر چیرگی خود کشاندند.

روش فرمان‌روایی تُرک‌ها و تُرکمانان برپایی کانون توان‌مندی و سپردن هر پاره‌ای به خاندانی بومی و سر به فرمان بود. از آن‌روست که به روزگار فرمان‌روایی غزنویان و سلجوقیان، در تپورستان، باوندیان و در رویان، استناداران سر فرود آورده در برابر آنان بر سر کار بودند.

در میانه‌ی سده‌ی هفتم چنگیز خان رسد و مغول؛ مغول‌ها بر پاره‌ای گسترده از جهان از مرزهای اروپا تا وین دست یافتند و هم‌ی فرمان‌روایی‌های بومی را فرو انداختند و به روزگار خلافت عباسی و خلافت اسلامی تازیان پایان دادند. سده‌های هشتم و نهم، سده‌های تاخت‌وتاز مغول و بازماندگان تُرک و ترکمانی که به دنبال آنان به ایران آمده بودند، بود. پس از مرگ امیر تیمور گورکان و سست بودن توان بازماندگانش، ایران دگر باره پاره‌پاره شد و بسیاری از فرمان‌روایی‌های بومی سست گشته و فرو افتاده به دست مولان بار دگر بر سر کار آمدند، اما سست و نمادین.

در دهه‌ی نخستین سده‌ی دهم هجری، شاه اسماعیل صفوی بر تخت شاهی ایران نشست و پس از سده‌هایی چند، ایرانی یک‌پارچه و ایرانی پدید آورد. در ایران یک‌پارچه‌ی شاه اسماعیل صفوی نیز سرزمین‌های فراسوی البرز نبودند و آن کس که این سرزمین‌ها را برای همیشه به ایران پیوند داد، شاه عباس یکم صفوی بود.

تپورستان با آن همه رویدادها، در درازای روزگاران، تاریخی پر ماجرا دارد. ماجراهایی بسیار که باید بسیار درباره‌ی آن‌ها نوشت و بسیار نوشته‌اند. بسیاری از نوشته‌ها نگاشته‌ی تاریخ‌نگاران دل‌بسته و وابسته و جیره‌خوار دربارهای تازی و تُرک و ترکمان و مغول و تیموری است و شماری

نیز نگاشته‌ی باشندگان و پروردگان سرزمین‌های رویان و تپورستان. باید همه را خواند و هر رویدادی را از پنجره‌ی نگاه نگارنده‌ی آن بررسی کرد.

تا امروز چهار کتاب نگاشته‌ی تاریخ‌نگاران بومی تپورستان و رویان یافته و خوانده شده‌اند؛ تاریخ طبرستان بهاء‌الدین محمد بن حسن بن اسفندیار، تاریخ رویان مولانا اولیاء الله آملی، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران میرظهورالدین مرعشی و تاریخ مازندران ملاشیخ علی گیلانی که در میان سده‌های دوم تا یازدهم هجری، به روزگار برون بودن تپورستان و رویان از فرمان‌دربارهای برپا در ایران، نگاشته شده‌اند. این کتاب‌ها که دربردارنده‌ی نگاه و اندیشه‌ی نویسندگان آن‌هاست به رویدادهای تپورستان و رویان در آن سده‌ها، بر پایه‌ی تلاش اندیش‌مندانه‌ی برخی از پژوهش‌گران بازنگاشته و راسته‌گردانی شده و به چاپ رسیده و بخش گشته‌اند و چه بسیارند، شاید نگاشته‌هایی در این باره که هنوز در کنج پنهان کانون‌های پاس‌دارنده‌ی دست‌نوشته‌ها در ایران و برون از ایران نگه‌داشته می‌شوند و برتلاش زنان یا مردان اندیش‌مندی را می‌جویند که آن‌ها را برون کنند و باز بنویسند و به پهنه‌ی پژوهش ارزانی دارند.

در میان این چهار کتاب، تاریخ طبرستان نگاشته‌ی بهاء‌الدین محمد بن حسن بن اسفندیار جایی ویژه دارد، چه آن‌که نخست‌دیرین‌ترین نگاشته در میان آن چهار کتاب است و دیگر آن‌که پایه و کان آگاهی‌های برجامانده از تاریخ تبرستان است برای بهره‌یابی جست‌وجوگران.

بهاء‌الدین محمد بن حسن بن اسفندیار زاده‌ی لاریجان و از دانش‌مندان و نویسندگان و تاریخ‌نگاران سده‌های ششم و هفتم هجری است. وی در جوانی به دربار فرمانروایان باوندی تبرستان راه یافت و سال‌ها پیرامون آن دربار زیست و کوشید و خواند و نگاشت. در سال آغازین سده‌ی هفتم از سوی حسام‌الدوله اردشیر فرمانروای باوندی دستور یافت که تاریخ تپورستان و خاندان فرمانروای باوندی را بنگارد.

در گام‌های نخست برای انجام چنین دستوری، بهاء‌الدین محمد بن حسن بن اسفندیار به گردآوری نوشته‌ها و نگاشته‌ها و کتاب‌هایی که آگاهی‌هایی پیرامون تاریخ تپورستان در خود داشتند، پرداخت و در آن میانه حسام‌الدوله اردشیر مُرد و پسرش نصیرالدوله رستم بر جای او نشست. با برتخت‌نشینی نصیرالدوله رستم، بهاء‌الدین محمد برای دست‌یابی به کتاب‌هایی فراوان‌تر در کتاب‌خانه‌های آن شهر در سال ۶۰۶ هجری راهی بغداد شد. او در بغداد بود که در سال

۶۰۷ هجری خبر تازش خوارزم‌شاهان به تپورستان و مرگ نصیرالدوله رستم و برپایی هیاهویی در تپورستان را پس از مرگ او شنید و بر آن شد تا به تپورستان بازگردد. او درباره‌ی خاندان باوندی در آن زمانه چنین نوشت:

«آن دودمان مکرّمات و خاندان با برکات، که اگر کعبه‌ی حاج نبود کعبه‌ی محتاج بود و اگر مشعرالحرام نبود مشعرِ کرام بود و اگر مِنی و خیف نبود مُنی ضیف بود و اگر قبله‌ی صلوة نبود قبله‌ی صلاّت بود، بر دست یکی از اولاد حرام و اوغاد لثام، آن حالت برانداخته شد.»
در راه بازگشت از بغداد به تپورستان، او دو ماه در ری ماند و در آن شهر بود که وی بزرگ‌ترین کلان‌های بهره‌گیری خود برای نگارش تاریخ تپورستان را فراچنگ آورد، عقدالسحر و قلائد الدرر نوشته‌ی ابوالحسن بن محمد یزدادی.

بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار در سال ۶۰۷ هجری به تپورستان بازگشت و از آن‌جا که برآیند هیاهوی برپاشده در تپورستان، چیرگی خوارزم‌شاهان بر آن دیار بود، وی راهی خوارزم شد. او درباره‌ی رفتن و بودن و برآیند به‌دانش در خوارزم چنین نگاشته است:

«ناچار خدمت چنان پدری را وداغ کردم و عزیزمت [نمودم]. تصمیم گرفتم که به سنگ بوقیسی [رَوم که] روزگار، کوکنار غفلت در جلای من ریخت و عقل از دماغ من چون ماغ پیرید و اصحاب الکهف آسا خوابی بر من مستولی شد که چون بیدار شدم خود را کعجل جسد لَه خوار^۱ به خوارزم یافتیم. اقلیمی در اقلیمی بل عالمی در عالمی دیدم. در او چندان تحصیل علم و فواید علما [است] که در سراسر گیتی یکی مثل ده یکی ایشان یافت نشود.

و به گمان تا پایان زندگانی‌اش در آن دیار به سر برد و با بهره‌گیری از کتاب‌های کتاب‌خانه‌های آن دیار توانست به خواسته‌ی خود در زمینه‌ی نگارش کتابی درباره‌ی تاریخ تپورستان دست یابد. از آن‌جا که خبری از بازگشتن او به تپورستان در نوشته‌ها نیست، به گمان باید او نیز چون هزاران هزار تن دیگر در رویدادهای خون‌بار تازش مغولان به خوارزم در سال ۶۱۸ هجری کشته شده باشد.

تاریخ طبرستان بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار در بردارنده‌ی نگاشته‌های وی درباره‌ی رویدادهای تپورستان از روزگاران استوره‌ای تا زمانه‌ی آغاز تازش مغولان به ایران است. وی در

آغاز کتابش نامه‌ی تنسر، موبد موبدان زمانه‌ی اردشیر بابکان نخستین شاه ساسانی را به جشنسف، شاه تپورستان در آن روزگار آورده که در خود بررسی شگفتی از رویدادهای آن روزگاران را دارد. سپس یادی دارد از شماری از دانش‌مندان و دانش‌وران و شاعران و نویسندگان تپورستان و نام‌آوران آن دیار.

بهاء‌الدین محمد بن حسن بن اسفندیار در پاره‌ی تاریخ این کتاب به نگارش دانسته‌ها و دریافته‌های خود از تاریخ تپورستان از روزگار میانه‌ی فرمان‌روایی ساسانیان آغاز می‌کند و از آل کیوس و کاویارگان و دابویه‌یان می‌نویسد و در پی آن به رویدادهای تپورستان در سال‌های تازش لشکر تازیان به ایران و رویان و تپورستان می‌پردازد.

پاره‌ی پُربهای نوشته‌ی بهاء‌الدین محمد بن حسن بن اسفندیار، پاره‌هایی است که وی به نگارش رویدادهای تپورستان در سده‌های سوم تا هفتم هجری پرداخته است. وی در این پاره‌ی نخست از رویدادهای زمانه‌ی فرمان‌روایی پدیدان علوی بر تپورستان و زیاریان بر استرآباد و ستیزه‌های آنان با فرمان‌روایان طاهری و صفاری و سامانی چشم‌دوخته بر دیارهای تپورستان و استرآباد یاد می‌کند و سپس به باوندیان می‌پردازد.

بهاء‌الدین محمد بن حسن بن اسفندیار پرداخته‌ی اندیشه‌ی چیره بر پروردن گاه دانش‌بار گرفته از مدرسه‌های تپورستان است و پذیرنده‌ی توان‌سست درباری بومی، هراسان از تازش تُرک و تُرکمان و دل‌بسته‌ی رویاهای بوم‌گرایانه‌ی مردمی آسیب‌دیده از رویدادهای زمانه در سرزمینی همیشه در هراس. از آن‌رو نگاهی خسته به رویدادها دارد و آن خستگی او را گاهی از راست‌اندیشی باز می‌دارد، به گونه‌ای که تازی و تُرک و تُرکمان را می‌ستاید و ایرانی را نه. نه بر آن گمان که هر ایرانی را باید ستود، ولی او گاهی نام‌آوران این دیار را به ناسزا می‌کشد؛ ابومسلم را «ابومجرم» می‌نامد، بابک خرم‌دین را از آن‌جا که مزدکی است «بابکار» می‌داند و مازیار قارن تپورستانی را «ناراست» و یعقوب لیث را «رند». در برابر محمود غزنوی را و اتسر سلجوقی را «شاهان ارج‌مند». به اسماعیلیان تنها از پنجره‌ی «الحاد» و «ترور» می‌نگرد و هیچ‌گاه از تلاش‌شان برای رویارویی با تازش‌گران بیگانه‌ی ستم‌گر یاد نمی‌کند.

نگاه بسته‌ی بهاء‌الدین محمد بن حسن بن اسفندیار به آن همه بزرگینگی پانه‌ی گیلانی‌ها و دیلمی‌های هم‌سایه‌ی دیار تپورستان به رویدادهای سده‌های سوم چهارم و پنجم هجری

غم آفرین است. در نوشته‌ی او جنگ آوران دیلمی و گیلی را شماری مزدور و کم‌اندیش می‌یابیم، بی‌آن‌که برای زمانه و تاریخ پاسخی یابیم که آن مزدوری و کم‌اندیشی، کجا و آن همه تاخت‌وتاز و برون‌جهی از فراسوی البرز و چیرگی بر پاره‌هایی گسترده از بامواری ایران، کجا. این نگاه اندیش‌مندی در فراسوی البرز است به مردمی دلاور در هم‌سایگی‌اش و شاید پاسخی باشد بر این پرسش که چرا آن همه توان‌مندی باشندگان فراسوی البرز برآیندی نه چندان ارزش‌مند داشت.

در برابر، در نوشته‌ی اوست که برای نخستین بار از رسمی به نام چلچلو در میان مردم تپورستان یاد می‌شود و در جایی دگر اوست که می‌نویسد:

«چون برسانند، بر مهر فیروز سلام کردند و انواع تکلف در کرامت و ضیافت او تقدیم داشتند و به رسم دیلم تا سه روز از او هیچ سؤال نکردند. مهر فیروز از مردمی و دل‌جویی ایشان عجب می‌داشت.»

و بدین گونه از مهمان‌نوازی دیلمی‌ها یاد می‌کند.

اما این که چرا من به این کار پرداختم؟ سال‌ها در جست‌وجویم برای دستیابی به کان‌های ارزش‌مند تاریخی در بردارنده‌ی آگاهی‌هایی پیرامون تاریخ گیلان، کتاب تاریخ طبرستان به تصحیح روان‌شاد عباس اقبال آشتیانی را نیز خواندم. هم آموختم و هم در شگفت شدم از ناراستی‌هایی که در بازنویسی کتاب بود. گله از ناراستی‌ها داشتم و در نشستی دوستانه لب‌گشودم. استاد دکتر اردشیر مهریار در پاسخ به گله‌ی من فرمود: ناراست است؟ راستش کنید. بیایید نسخه‌ای دست‌نوشته از آن کتاب را بازمانده از بیش از پانصد سال پیش به شما بدهم و بار دیگر تصحیح‌اش کنید. اما با صبر و حوصله و با نگاه کردن به همه چیزش. و با مهربانی نسخه‌ای خطی از کتاب تاریخ طبرستان بهاء‌الدین محمد بن حسن بن اسفندیار را به من داد.

دریافت آن نسخه، مرا به جست‌وجو برای یافتن نسخه‌هایی دیگر بازگشت و با آگاهی‌هایی که در پیش‌نوشته‌های دو کتاب پیش‌تر تصحیح شده به دست آوردم، بیش از یازده نسخه خطی از این کتاب یافتم. از آن یازده نسخه‌ی خطی یافته شده، چند نسخه چون هم بودند و به راستی بار دگر نوشته‌ای از نسخه‌ای دگر، و از میان‌شان چهار نسخه ویژگی‌های نه چون دیگر نسخه‌ها داشتند. برخی پاره‌هایی افزوده یا کاسته شده داشتند و برخی پاره‌بندی‌هایی نه چون دیگر نسخه‌ها. روزگاری تازه آغاز شد. من بودم و آن نسخه‌ها و آن دو کتاب و برگ‌هایی کاغذ برای تصحیح و

راستینه‌گردانی و بازنویسی و هاشم‌نگاری و تحشیه‌بی دگر و ... تنهایی و سپس یاری‌جویی. در آن میانه دکتر ابوالفضل تقی‌پور را یافتیم که استاد زبان و ادبیات عرب در دانشگاه آزاد رشت بود و گرامی پژوهش‌گر ارج‌مند مازندرانی اسدالله عمادی را. دکتر تقی‌پور به واگردان نوشته‌های عربی پرداخت و اسدالله عمادی به واگردان شعرهای تبری. تلاش من و آن دو برآیندی چنین یافت که می‌بینید و خواهید خواند.

من کوشیده‌ام که نوشته‌ی بهاء‌الدین محمدبن حسن بن اسفندیار را به گونه‌ای نو و پیراسته و پیراسته کنم. قسم‌بندی نو و باب‌بندی نو و گاهی جابه‌جایی نوشته‌ها بر پایه‌ی چندگونگی نسخه‌های چندگان پاراگراف‌بندی این کتاب از من است و کوشیده‌ام شیوه‌ی نگارشی نوین را در بازنویسی به کار گیرم. از نقطه‌گذاری و ویرگول‌گذاری تا شیوه‌ی نوشتاری برخی از واژه‌ها، مانند «رساندن» و «گرداندن» و ... به جای «رسانیدن» و «گردانیدن» و برخی از جداسازی‌ها مانند «می‌رفتم» به جای «میرفتم» یا «بِ آن‌جا» به جای «بآنجا» و از میان برداشتن بسیاری از «و»ها و «یا»ها و «باء»ها و ... بی‌هوده به کار رفته در نسخه‌ها و چون این‌ها.

گیلک‌ها و دیلمی‌ها و مازندرانی‌ها به هنگام گفتن و نوشتن نام جایی نخست مالک یا صفت و سپس ملک و موصوف را می‌آورند؛ مانند درازرود یا بلندکوه. در نوشته‌ی بهاء‌الدین محمدبن حسن بن اسفندیار و بسیاری از نویسندگان دیرین به جای کسره‌ی میان مالک و ملک و موصوف و صفت از «ه» بهره گرفته شده است که گونه‌ی بیان آن نام به این زبان‌ها نیست. من «ه»ها را از میان برداشته و کسره‌ای نهاده‌ام.

نوشته‌ی بهاء‌الدین محمدبن حسن بن اسفندیار نوشته‌ای است بازمانده از دیروز و با واژه‌های آن روزگاران. واژه‌هایی که برخی از آن‌ها امروز به کار نمی‌رود و معنی آن‌ها دور از ذهن است. آن‌ها را معنی کردم و در پانویس نهادم. هم‌چنین کوشیدم تا برای شناساندن برخی از جملات نام برده شده در این نوشته برای آشنا گشتن خوانندگانی که با سرزمین‌های کناره‌ای جنوبی دریای کاسپی آشنا نیستند افزوده‌هایی در پانویس درباره‌ی آن‌ها بنگارم. باشد که من به ناراست نرفته باشم. بر آن نبوده‌ام که کاری «مقایسه‌ای» کنم و در پانویس بنویسم که در هر یک از آن نسخه‌ها واژه‌ای به چه گونه بوده است. باشد که کاری در خور ارزش کاری نو پدید آمده باشد و هر آن کس که این نگاشته‌ی تازه را می‌خواند، آسان‌تر و روان‌تر بخواند و دریابد.

از همسر طاهره کشور دوست که پذیرای گوشه‌نشینی‌های من شد و همه‌ی آنانی که مرا در این راستینه‌گردانی و بازنویسی و پدیدآری پانویس‌ها و هامش‌نگاری یاری داده‌اند، سپاس گزارم. خواهان شادی روان استاد عباس اقبال آشتیانی و درازی روزگار دکتر منوچهر ستوده‌ام که از برآیند تلاش آنان بسیار سود برده‌ام.

از عزیزانم محمد پر حلم و به ویژه آقای حامد پورشعبان در حوزه‌ی هنری گیلان و تلاشش در بازخوانی این کتاب سپاس گزارم.

و نمی‌دانم به چه زبانی از آقای دکتر علی یزدی‌نژاد گرداننده‌ی انتشارات میرماه که با گرمی و مهربانی پذیرای چاپ و نشر این کتاب شد سپاس‌گزاری نمایم. باشد که همواره برپا و پر تلاش باشند یاور پژوهشگران در کارشان. شاد باشند و دیر زیند.

افشین پرتو

بانزدهم مهر ماه سال ۱۳۹۱ خورشیدی - سیاهکل